

شروع حکومت پارسی ها

در پست قبل گفتیم که آستیاگ به روش آسوریان حکمرانی می کرد بخاطر همین مردم از حکومت ماد ناراضی بودند و به سمت پارسی ها ملحق شدند.

هر دوت کوروش بزرگ رو پادشاه پارس معرفی کرده اما پادشاه بابل او را پادشاه انزان یعنی عیلام معرفی کرده.

پارسی ها به شش طایفه ی شهری و ده نشین چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده اند.



پس از اینکه کوروش ادعای حکومت کرد ایخ توویگو یا همون آستیاگ سپاهی جمع کرد و به سمت اون لشکر کشی کرد اما در بین راه ارتش ایخ توویگو اون رو ترک کردند و به سمت کوروش بزرگ رفتند بعد از اون کوروش بزرگ همدان را تسخیر کرد.

اما بیاید قبل از این به پیشینه ی کوروش بزرگ بپردازیم. در تصویر زیر.



داریوش در کتیبه ی بیستون می گوید من نهمین پادشاه از دودمان دوگانه هخامنشی هستم.

افسانه ای هم در این باره وجود دارد که نسب کوروش بزرگ را به ماد متصل می کنه ولی چون معتبر نیست نمی شه بهش اشاره کرد. ولی می شه اون رو هم در نظر گرفت.

خب حالا بپردازیم به ادامه ی اتفاقات

بعد از شکست آستیاگ کوروش بزرگ مملکت ماد را تسخیر کرد.

و بزرگ شدن حکومت پارس باعث شد سه دولت لیدییه، بال و مصر شروع به مذاکره کردند تا در مقابل حکومت پارس متحد بشن. تو ویدیو ی قبلی درباره لیدییه صحبت کردم.

پسر آلیات کرزوس لیدییه رو به رونق فراوانی رساند. چون مردم لیدییه جنگجو نبودند. کرزوس شهرهایی مثل می لت و شهرهای دیگر از مستعمرات یونان رو با خودش متحد کرد که اگه روزی جنگ شد از اون ها کمک بخواد.

توی این حال بود کهخبر سقوط حکومت ماد به لیدییه رسید و پادشاه لیدییه توی فکر این بود که به ایران حمله کنه یا فقط به دفاع به اکتفا کنه و از پیش گوهای معبد دلف کمک می خواد و جوابی عجیب می گیره.

پیشگو می گه که اگه از رود هالس بگذرید دولت بزرگی منهدم می شه پادشاه لیدییه فکر کرد که منظور پیش گو حکومت ماد پس حمله رو شروع کرد و با اسپارت ها وارد مذاکره شد.

چون زمستان رسید پادشاه لیدیه به خیال اینکه پارسی ها پس از مشاهده مقاومت شدید لشکر او جرأت نخواهند کرد به خاک لیدیه تجاوز کنند به خصوص که بابل را از پشت سر دارند، قشون خود را مرخص کرد با این نیت که قشون متحد سال بعد به آن ها می رسد(مصر و بابل) اما در همین حین کوروش بزرگ با دولت بابل وارد مذاکره شد و قرار داد صلحی با نبونید بست و بعد به قصد سارد عزیمت کرد.

پادشاه لیدیه اول سواره نظام خودش را به جنگ با سپاه پارسی فرستاد اما چون شتر هایی که کوروش بزرگ در پیش صفوف خودش گذاشته بود موجب وحشت اسب ها شد آن جنگ را شکست خوردند و بعد لیدیه و سارد تسخیر شد.

این موردی که در پایین گفته می شود امکانش هست که دروغ باشه و مورخین یونانی از خودشان ساخته باش چون پارسی ها آتش را پاک می دانستند و دلیل دوم اینکه با پادشاه های شکست خورده با رنفت و مهربانی برخورد می کردند.

هردوت می نویسد:

وقتی که هیمه آوردند تا پادشاه لیدیه را در آتش بسوزانند فریاد اون بلند شد و گفت: سلن سلن

کوروش جهت را پرسید و او حکایت آمدن سلن، قانون گذار یونانی را به سارد بیان کرد، گفت: بعد از آنکه او تمام تجملات و خزاین مرا دید، از او پرسیدم که چه کسی را خوشبخت می داند و یقین داشتم که اسم مرا خواهد برد، ولیکن در جواب گفت: تا کسی نمرده نمی تواند درباره او گفت که سعادتمند بوده حالا می فهمم که این مرد چه حرف صحیحی زده است.

این بیان باعث تنبیه کوروش بزرگ شد و امر کرد تا آتش را خاموش کنند.